# بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی

**انتها فیروزی***
**دکتر محمدنبی احمدی**
استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه

## چکیده

این نوشتار با روش توصیفی- تحلیلی در پی آن است که به بررسی چگونگی بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی بپردازد. فاضل العزاوی، شاعر نوپرداز، خوش‌قریحه، گمنام و در قیدحیاتِ عراقی در قسمتی از سروده‌های خویش به فرهنگ ایرانی اشاره کرده است. از این‌رو در این مقاله کوشش شده است که علاوه بر معرفی چنین شاعر توانمندی به علاقه‌مندان در عرصهٔ ادبیات عرب به ذکر شاهد مثال‌هایی که در آن فرهنگ ایرانی به‌چشم می‌خورد، پرداخته شود. از نمونهٔ این شواهد یاد کردن شخصیت‌های ایرانی همچون خیام نیشابوری، مولانا، حافظ، سعدی و منصور حلاج است. براساس بررسیهای این شاعر علاوه بر ارادت خود به این شخصیت‌های ایرانی به‌دلیل بهره‌گیری از حکمت و مضمون شعری آنان در شعر خود از آنان نام برده است. نتایج پژوهش حاکی است که شاعر عراقی با روایت و وصف کردن اسطوره‌های ایرانی در داستان‌های هزارویک شب به‌صورت رمزی و کنایه‌ای آنها را تنها محمل و انگیزه‌ای برای آشکارنمودن انتقادِ سیاسیش می‌پندارد و آن را راهی برای ابراز نارضایتی‌های موجود جامعه زمانه خود قرار می‌دهد تا شاید تغییری در سرزمین خود پدید آورد. هم‌چنین در این جستار برجسته‌ترین نشانه‌های فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی یعنی اشاره کردن به شهرها و مکان‌های ایران هم‌چون تهران، اصفهان، شیراز و قم دیده می‌شود و در نهایت این نتیجه دریافت شد که شاعر با ذکرِ این شهرها میان آنها با اوضاع سرزمین خویش نوعی پیوند و ارتباط برقرار نموده است. در واقع این شهرها را مکان‌هایی برای همدردی و همنوایی با میهن خود می‌داند. در پایان پژوهش واژه‌های معرب فارسی در شعرهای شاعر ارائه و مورد تحلیل قرار گرفته است که بدون تردید می‌تواند یکی از مصادیق اثربخشی زبان فارسی بر زبان

---

تاریخ دریافت مقاله:۱۳۹۶/۶/۱۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۹/۷

* دانشجو کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه
نویسنده مسئول: enthafirouzi2017@yahoo.com

عربی باشد. بر این اساس به جرأت می‌توان گفت شعر العزاوی آیینهٔ تمام عیار فرهنگ ایرانی است.

**کلیدواژه‌ها:** فرهنگ ایرانی، شعر، شاعر عراقی، فاضل العزاوی.

## ۱. مقدمه

میان ادبیات تطبیقی و فرهنگ ارتباط تنگاتنگی وجود دارد که این خود انگیزهٔ مناسبی برای تأثیرپذیری کشورها از همدیگر می‌شود. ادبیات تطبیقی در فرهنگ ملّی هر سرزمین نقش مؤثّری دارد و سبب می‌شود که کشوری، هویّت و فرهنگ خویش را به دیگر کشورها معرفی کند و به آن ببالد. از نتایج پر ثمر ادبیات تطبیقی درهم شکستن مرزها و موانع فرهنگی کشورهاست که باعث آشنایی دیگر کشورها با فرهنگ جوامع می‌شود. «ادبیات تطبیقی شیوه‌ای است برای فراتر نگریستن و خروج از موانعی به نام مرزهای ملی با هدف شناخت گرایشها و تحولات فرهنگ ملتهای مختلف» (حسان، ۱۹۸۳: ۱۶).

فرهنگ ایرانی مجموعه‌ای از باورها، ارزشها، آداب و رسوم است که مردمان آنجا خود را با آن می‌شناسند و همواره مورد توجه جهانیان بوده است. شاعران عرب از دیرباز از فرهنگ ایرانی تأثیر پذیرفته‌اند. در این میان شاعران عراقی به‌دلیل نزدیکی مرز جغرافیایی بیشتر تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. فاضل العزاوی شاعر عراقی در اشعار خویش از ایران و فرهنگ ایرانی یاد می‌کند. فرضیه پژوهش این است که با توجه به اینکه العزاوی از شاعران نامی ایران و از شهرهای ایران یاد می‌کند از فرهنگ ایرانی تأثیر پذیرفته است. از این‌رو این مقاله در جستجوی آن است، چگونگی بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر العزاوی را برای خوانندگان هویدا نماید.

### ۱-۱ بیان مسئله

فاضل العزاوی (۱۹۴۰م) از شاعران معاصر عراق و اهل کرکوک است. وی دارای تألیفات متعددی در زمینه ادبیات، داستان، نقد و ترجمه کتاب، و دیوان شعری او شامل بر دو جلد است. از ویژگیهای شعری او تنوع موضوعی با رعایت انسجام درونی است؛ شاید دلیل آن به حجم زیاد دیوان شاعر برگردد که این امکان را برای او فراهم آورده است. وی با استفاده از ابزار صورخیال و تصاویر زیبای شاعرانه، اوضاع اجتماعی خویش را

به‌تصویر می‌کشد. هم‌چنین از برجسته‌ترین ویژگیهای شعری وی، شعر سیاسی، اجتماعی، پایداری و نیز تأثیرپذیری از قرآن‌کریم و فرهنگ و ادب ایرانی است به‌طوری‌که شاعر به‌رغم اینکه به وطن و کشورهای عربی بسیار گرایش دارد از دیگر زبانها از جمله فارسی، انگلیسی، کردی و ترکی یاد، و به آنها توجه خاصی می‌کند و در اشعارش شخصیّت‌های بزرگ آن زبانها را می‌ستاید و در بیان شعری خویش به‌صورت پنهان نوعی آزادی اجتماعی- سیاسی را فریاد می‌زند.

### ۱-۲ ضرورت و سؤالات پژوهش

این جستار در پی این است که بر اساس مکتب فرانسوی با روش توصیفی- تحلیلی، فرهنگ ایرانی را در شعر فاضل العزاوی واکاوی کند. اهمیّت پژوهش از آن روست که می‌تواند به دانش‌پژوهان ادبیات عرب، شناختی کافی در زمینه شاعران عراق بویژه العزاوی ارائه کند. هم‌چنین می‌تواند از لحاظ نظری و در جهت افزایش معلومات خوانندگان دربارهٔ ادبیّات معاصر عراق و جایگاه شعر فاضل العزاوی در ادبیات معاصر عرب، سودمند باشد.

پرسش این پژوهش بر این نکته استوار است:

۱. عمده‌ترین مضمونهای شعری فاضل العزاوی کدام است؟

۲. جلوه‌های تأثیرپذیری العزاوی از فرهنگ ایرانی چگونه است؟

### ۱-۳ پشینهٔ پژوهش

پژوهش‌های متعددی در زمینهٔ بازتاب فرهنگ و تمدن ایرانی در شعر شاعران عرب صورت گرفته است؛ در عین حال، با اینکه فاضل العزاوی از شاعران توانمند عراق به‌شمار می‌آید، تاکنون پژوهشی در خور این شاعر نگاشته نشده است. بنابراین در این پژوهش به بررسی بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی پرداخته می‌شود.

## ۲. تحلیل

### ۲-۱ مختصری از زندگینامه فاضل العزاوی

فاضل العزاوی شاعر، نویسنده و رمان‌نویس در سال «۱۹۴۰م.» در شهر کرکوک عراق دیده به‌جهان گشود. کلاس اول ابتدایی بود که پدرش او را به «جبرائیل»، معلم آشوری تباری که در منطقهٔ قوریا سکونت داشت، سپرد تا زبان انگلیسی را از او بیاموزد؛ چرا

که پدرش به وی توصیه کرد که فراگیری زبان انگلیسی بسیار مهم و پرکاربرد است؛ ازاین‌رو سختی‌های بسیاری را در این راه متحمل شد (العزاوی، ۲۰۱۷: ۱۸۸).

العزاوی در ۱۵ سالگی اولین قصیده‌اش را با عنوان «رماد العودة» به سبک شعر نو به رشتۀ تحریر درآورد. شایان ذکر است، وی در آن زمان این قصیدۀ طولانی را برای یوسف الخال شاعر برجستۀ لبنانی و سردبیر مجله «المجلة» فرستاد که بسیار از آن استقبال، و این جرقۀ بزرگی در زندگیش محسوب شد تا نام وی در کنار شاعران برجسته و بزرگ دیگر در دو صفحه از مجله قرار گیرد. تا قبل از انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ (انقلاب علیه نظام سلطنتی) وی آزادانه افکار و احساسات خویش را بیان می‌کرد؛ اما روز انقلاب آنچه را نوشته بود از ترس جوانان آشوبگر به بقالی‌ها فروخت. آنها هم برای نگهداری کیسۀ چای از آن استفاده کردند (همان، ۱۹۱). در جریان این انقلاب به‌دلیل اینکه کودتا با انتقاد و نقد منافات داشت، العزاوی آزادی مطلوب خود را از دست داد؛ بنابراین پس از این انقلاب نتواست در آثارش از حقایق، سخن به میان آورد. وی برای بیان افکار و مقاصد خود مجبور شد به شیوۀ رمزگونه و غیرمستقیم با زبان‌آتشین از عملکرد حاکمان وقت انتقاد کند.

از آنجا که تاریخ دیرینۀ شعر در آن زمان از رکود و فقرفرهنگی رنج می‌برد، العزاوی «جماعت کرکوک» را در عراق با دوستانش تشکیل داد که بر پایۀ عشق به ادبیات، هنر و فرهنگ بنا نهاده شده بود که در پی نوآوری و نوگرایی بودند. صدای آنان قوم یا گروه خاصی را شامل نمی‌شد؛ بلکه تمام اقشار جامعه را دربر می‌گرفت (همان، ۱۹۲).

> فاضل العزاوی بعد از انقلاب هشتم شباط در سال ۱۹۶۳، که ترم آخر دانشکده بود، بازداشت شد و سه سال از زندگی خویش را در زندان به‌سر بُرد. او بعد از آزادی در سال ۱۹۶۵ در مجله هنری و ادبی «القندیل» مشغول به‌کار شد که تقریبا در این مجله آزادانه سخنانش را بیان می‌کرد؛ سپس در روزنامه مشهور «المنار» در عراق مشغول به‌کار گشت که از روزنامه‌های درجۀ یک آن زمان عراق به‌شمار می‌آمد (همان، ۱۹۴).

فاضل العزاوی در دانشگاه بغداد موفق به کسب مدرک ادبیات انگلیسی شد؛ سپس مدرک روزنامه‌نگاری و علوم سیاسی در دانشگاه لایپزیگ گرفت و نیز مدرک دکترا را با موضوع «فرهنگ عربی» به پایان رساند. مدتی از زندگانی خویش را به روزنامه‌نگاری در عراق در مجله «الشعر» پرداخت و نزدیک به «۲۰» مجموعه شعری، داستان وکتابهای نقد را به زبانهای عربی و انگلیسی نگاشت. لازم به ذکر است که وی هم

اکنون در برلین زندگی می‌کند (العـزاوی ۲۰۰۶، ج ۱: ۴). مهمتـرین مجموعـه‌هـای شـعری فاضل العزاوی عبارت است:

سلاما أیتها الموجۀ، سلاما أیها البحر- بیروت ۱۹۷۴؛ الشجرۀ الشرقیۀ ـ بغداد ۱۹۷۶؛ الأسفار/ الصحراء/ عویل العنقاء (۳ دواوین فی مجلد واحد) ـ بغداد ۱۹۷۶؛ رجل یرمی أحجارا فی بئر/ النشید المضاد (دیوانان فی مجلد واحد) ـ لندن ـ بیروت۱۹۹۰؛ صاعدا حتی الینبوع ـ بیروت ـ عمان ۱۹۹۳؛ فی نهایۀ کل الرحلات/ فی کل بئر یوسف یبکی ـ کولونیا ـ بیروت ۱۹۹۴؛ فراشۀ فی طریقها الی النار ـ دمشق ۱۹۹۸؛ أعراب تحت سماء غریبۀ/ من نافذۀ مفتوحۀ فی طبق طائر ـ کولونیا بیروت ۲۰۰۱؛ هنا فوق الکرۀ الأرضیۀ – کولونیا – بیروت ۲۰۰۶؛ الأعمال الشعریۀ (مجلدان) ـ کولونیا ـ بیروت ۲۰۰۶؛ فی کل بئر یوسف یبکی (باللغۀ الإنکلیزیۀ) ـ نیوجیرسی، أمیرکا ۱۹۹۶؛ صانع المعجزات (باللغۀ الإنکلیزیۀ) ــ نیویورک ۲۰۰۳؛ أنظر وراءک بحب (باللغۀ الانکلیزیۀ ـ إعادۀ کتابۀ لقصائد عربیۀ قدیمۀ) ـ دبی ۲۰۱۰.

### ۲-۲ مضمونهای فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی

از جمله مضمونهای فرهنگ ایرانی در شعر العزاوی برشمردن نام شـاعران نـامی ایرانـی نظیر خیام، مولوی، سـعدی، حـافظ و هـم‌چنـین اشـاره بـه داسـتان هزارویـک شـب، تأثیرگرفتن از شخصیت شهرزاد، سندباد، نقل کردن نام شـهرهای ایـران، الهـام‌گیـری از شخصیت منصور حلاج، وامگیری ازکلمات فارسی ماننـد الأقحـوان، النـرجس، بُسـتان، القرنفل، دیباج، خندق و لجام است.

### ۲-۲-۱ شاعران نامی ایران

وجود قهرمانان نامی و اشخاص تأثیرگذار فراقومی، بارزترین نشانه‌ای است که فرهنـگ و تمدن هر ملت را بر قله افتخار می‌نشاند. ایران هیچ‌گاه سپهر نیلگـونش از فـروغ ایـن ستارگان تابناک تهی نبوده است تا ایرانیان در سراسر دنیا سرافراز و سربلند باشند. یکـی از جلوه‌های فرهنگ ایرانی در شعر العزاوی مطرح کردن نـام شـاعران برجسـتۀ ایرانـی است که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

#### ۲-۲-۱-۱ خیام نیشابوری

فاضل العزاوی در سرودۀ «موعظۀ الکومبیوتر»، ابونواس را اصالتاً ایرانی خوانده است و

وی را که نسبت به فرزندان عربهای فرهیخته، غزل مذکر سروده است، ناپسند می‌شمارد و او را از این عمل زشت باز می‌دارد؛ با وجود این به منظور نشاندادن خوبی‌های ایرانیان از خیام نیشابوری یاد می‌کند و او را شاعری بزرگ و برجسته معرفی می‌کند و معتقد است نباید عمل ناپسند را به یک قوم یا ملّتی تعمیم داد.

> أطردوا أبا نؤاس من البلاطِ! قلیلُ الأدب، فارسی مجوسی کان یتغزلُ بالغلمانِ العربِ الأفاضلِ. لیس کلُ الفرسِ لواطیین. أنا أُفَضِّلُ **عمرَ الخیام**. **شاعرٌ من نیسابورَ** کانَ مغرماً بالفتیاتِ القیانِ و دمِ الکرمِ. هل قرأتَ رباعیتَه الأخیرةَ؟(العزاوی ۲۰۰۶، ج ۲: ۱۱۰)
>
> **ترجمه:** ابونؤاس را از این دیار بیرون کنید/ او بی‌ادب است؛ ایرانی زرتشتی است که نسبت به پسر بچه‌های فاضل عرب (غزلسرایی) عشق‌ورزی می‌کرد/ همه فارسی‌زبانها هوسباز نیستند. من عمر خیام را ترجیح می‌دهم. شاعر نیشابوری که عاشق دختران آوازه‌خوان و شراب بود. آیا رباعی زیر او را خوانده‌ای؟

العزاوی در ادامه دو بیت از خیام را ذکر می‌کند:

گویند مر که دوزخی باشدمست      قولی است خلاف و دل بر آن نتوان بست
گر عاشق و میخواره به‌دوزخ باشد      فردا بینی بهشت جون کف دست

هم‌چنین شاعر در ابیات زیر از ویژگیهای اخلاقی خوب ایرانیان در طول تاریخ یاد می‌کند که ثابت کردند همواره در تمامی زمینه‌ها پیشتاز بوده‌اند؛ آن هنگام که سه نفر از موبدان زردشتی به دیدار فرزند حضرت مریم(س) برای تبریک آمده بودند. در واقع اوج نزاکت و احترام و ادب ایرانیان را به‌تصویر می‌کشد و آن را ارج می‌نهد:

> لیس کلُ المجوسِ أشراراً. ثلاثةٌ مِن ملُوکِهم تبعَوا نجمةَ قادتِهم إلی مغارةٔ فی بیتَ لحم، حیثُ قَدَّمُوا هَدایاهُم لِطِفلِ مریمَ الّتی هَزَّتْ جِذعَ النخلةِ فَتساقطَ رُطَباً جَنِیّاً (همان، ۱۱۰). **ترجمه:** همه زرتشیان بدطینت نیستند. سه نفر از پادشاهاننشان از ستارۀ رهبرهایشان (بزرگ رهبرهایشان) به‌سوی غاری در بیت لحم دنبال می‌کردند./ به‌طوری‌که هدیه‌هایشان را به کودک مریم که تنه درخت را تکان داد، سپس خرمای تازه از آن افتاد، روانه کردند.

درباره این داستان در کتابهای مختلف سخن به میان آمده است. مسلم است که چند نفر ایرانی برای عرض تبریک و ادای احترام به حضرت مریم (س) رهسپار شده‌اند: «در روایات «عامیانه» مسیحی آمده است که چند مغ از شرق آمدند و در بیت اللحم جلوی

پای عیسای نوزاد زانو زدند. پس می‌بینیم که نام زرتشت به‌صورت غیرمستقیم هم که شده با سنن متقدم ترسایان آمیختگی دارد» (ژاک دوشن، ۱۳۶۹: ۳).

### ۲-۲-۱-۲ مولوی

العزاوی در سروده‌ای با نام «نسر جلال الدین الرومی الجریح مالک الأسرار» اگر چه به‌طور مستقیم در خلال سروده‌اش نامی از مولوی به میان نیاورده با توجه به نام قصیده‌اش این قصیده را برای مولوی سروده است. وی در این سروده از نمادها و رموز برای بیان مقاصد خویش یاری می‌جوید تا لابه‌لای رموز و نمادها هنر شعری خود را به نمایش گذارد. سراینده عقاب را نماد استقلال و آزادگی می‌داند که خود را به آن تشبیه کرده است. پرنده چنانچه بالهایش شکسته شود دیگر نمی‌تواند آزادانه پرواز کند؛ همان‌طور که نویسنده یا شاعری اگر آزادی‌بیان از او گرفته شود استعدادهایش لگدمال می‌شود و راه ترقی و پیشرفت برایش بسته خواهد شد. از آنجا که فاضل، مولوی را محرم رازهای سراپرده دل خویش می‌داند و با او درد دل می‌کند تا شاید مرهمی بر دل‌خسته و رنجورش باشد.

> قُلْ لی یا سیدَ هذَا الوَادِی کیفَ سَأنهَضُ مِن نَومی/إذْ ضوءُ نهار محجوبٌ عَنِّی/کیفَ أرَی وَجهی فی المِرآةِ/فِیمَا صَداُ الأیّامِ/یُعشِی عَینِی؟/آهٍ، قُلْ لِی/کیفَ یطیرُ النَّسرُ بعیداً حتَّی الغَیمَةِ/إن کانَ جَناحَاه کَسیرَینِ/وَ ریشُه منتوفاً فی الرِّیحِ؟/مِن طَمعَی فِیکَ أُرَدتُ الکُلَّ، فَصِرَتُ الکلَّ بکلی/فِلماذا تخجَلُ یا مالکَ أسراری مِنِّی؟ (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۲: ۲۹۱) **ترجمه:** ای حاکم این وادی به من بگو چگونه از خوابم بیدار خواهم شد/ زیرا روشنایی روز از من پنهان شده است/ چگونه صورتم را در برابر آینه بینم/ در حالی که زنگار روزگار چشمانم را تیره‌وتار کرده است/ افسوس، به من بگو/ چگونه عقابی تا دوردست حتی تا ابرها پرواز می‌کند؟/ اگر بالهایش شکسته باشد/ و پرهایش در میان بادها پراکنده شده باشد؟/ به‌خاطر اشتیاقم به تو همهٔ آن را می‌خواهم پس با تمام خویش، کل و فراگیر شدم/ پس ای کسی که مالک و حافظ رازهای من هستی چرا از من خجالت می‌کشی؟

### ۲-۲-۱-۳ سعدی شیرازی

العزاوی در سرودهٔ «فی الطریق إلی مکهٔ» از سبک و سیاق شعر سعدی استفاده می‌کند و در واقع سعدی‌وار شعر می‌سراید. ابتدای قصیده را این‌گونه آغاز کرده است:

إنِّی لَأخشَی کثیراً أیُّها الأعرابی/أنّکَ لن تبلغَ الکعبةَ/لأنّ هذا الطریقَ الّذی تَسلُکُه/یُؤدِّی إلی ترکستان» (العزاوی، ۱۹۹۸: ۷). **ترجمه:** براستی که ای اعرابی بسیار می‌ترسم/ تو هرگز به کعبه نخواهی رسید/ چون این راهی که می‌پیمایی/ به ترکستان منتهی می‌شود.

اشعار پرآوازه مصلح‌الدین سعدی شیرازی در گلستان یا «بستان الزهور» آن‌چنان شهره آفاق شده که شاعر عراقی فاضل العزاوی مسحور و شیفتهٔ شعر سعدی شده و بخوبی از او تأثیر پذیرفته است؛ همان‌طور که ملاحظه می‌شود عیناً شعر سعدی را به عربی برمی‌گرداند که مطابق این بیت شیخ أجل است که:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است

در حکایتی از گلستان سعدی با نام «زاهدی مهمان پادشاه» آمده است: «زاهدی مهمان پادشاه بود. چون به طعام نشستند، کمتر از آن خورد که ارادتِ او بود و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادت او تا ظن صلاحیت در حقِ او زیادت کنند. چون به مقامِ خویش آمد، سفره خواست تا تناولی کند، پسری صاحبِ فراست داشت. گفت: ای پدر باری به مجلس سلطان در طعام نخوردی؟ گفت: در نظَر ایشان چیزی نخوردم که به‌کار آید. گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به‌کار آید.

ای هنرها گرفته بر کفِ دست عیب‌ها بر گرفته زیر بغل
تا چه خواهی خریدن ای مغرور روزِ درماندگی به سیمِ دغل»

(شیروانی، ۱۳۷۵: ۶۴)

معنای این حکایت سعدی را این‌گونه می‌توان تشریح کرد: ای اعرابی [زاهدا] ! می‌ترسم با این روشی که در پیش گرفته‌ای به کعبه نرسی [این روشِ تو به زهد نمی‌رسد]؛ زیرا راهی که در پیش گرفته‌ای به‌سوی ترکستان است [روشِ تو به تاراج‌بردنِ دلِ مردمان است، نه کسبِ رضایتِ خدا].» و یا در جای دیگری نه با تصریح شعر قبل بلکه به تلویح مضمونِ قولِ سعدی را بیان می‌کند که قصدم رفتن به کعبه بود امّا به ترکستان رسیدم.

آهٍ یا ضیفَ طریقی الضاربَ فی لیلِ الصحراءِ/ما أبعدَ مکةَ عنا!/آهٍ یا صاحبَ رکبی/کیف بلغتُ روابیَ ترکستانَ و کانَ مُرادی الکعبةَ!/مِن کلِّ مکان جَاؤُوا/فَوقَ جمالٍ مُنهکةٍ وَقَفُوا فی البابِ قلیلاً/ترکُوا لِلرِّیحِ هَدایاهُم فی أکیاسٍ مُغلَقةٍ/وَانصَرَفُوا» (العزاویِ، ۱۹۹۸ً: ۱۴). **ترجمه:** افسوس ای همراه و همسفر من که شبانه، دل به صحرا

> سپرده‌ای/ چه دور است مکه از ما!/ افسوس ای همراه کاروانم/ چگونه از تپه‌های ترکستان سر درآوردم و حال اینکه مقصدم کعبه بود/ از هر مکانی روانه شدند/ بر فراز شتران از رمق افتاده و خسته/ در مقابل دَر اندکی ایستادند/ هدیه‌هایشان را در کیسه‌های بسته شده در مسیر باد رها کردند/ و بازگشتند

### ۲-۲-۱-۴ حافظ شیرازی

طبق مکاتباتی که با شاعر انجام شد ایشان بیان کرد؛ همان‌طورکه گوته با سبک شعری کلاسیک در نوشتۀ خود با عنوان «دیوان شرقی» در باب حافظ سروده و شیفتۀ او شده، وی نیز مانند گوته از حافظ شیرازی تأثیر پذیرفته است؛ هم‌چنین با توجه به ترجمه انگلیسی فیتز جرالد و نیز ترجمه عربی احمد الصافی النجفی با اشعار عمر خیام نیشابوری آشنا شده و با آن انس گرفته است و نیز منطق‌الطیر عطار را مطالعه کرده و به دیوان عربی «بستان الزهور» سعدی شیرازی هم نظری داشته است. شایان ذکر است در پایان، این مطلب را هم افزوده‌اند که در مورد شاعران عصر جدید هیچ‌گونه معلوماتی ندارد. دلیل آن را هم این‌گونه تعبیر کرد که اشعار شاعران نوگرا تاکنون ترجمه نشده است:

> إنّنی معجب بالشعراء الایرانیین القدامی وبالذات بالشاعر الکبیر حافظ الشیرازی الذی أوحی لی بالعدید من القصائد المنشورۀ ضمن أعمالی الشعریۀ الکاملۀ. وکان حافظ قد أوحی أیضا للشاعر الألمانی الکبیر غوته بدیوان کامل یعتبر من أهمّ الأعمال الکلاسیکیۀ فی الأدب الألمانی وهو کتاب "الدیوان الشرقی للمؤلف الغربی"، کما أننی أعتبر عمر الخیام واحداً من أهمّ الشعراء، وتعتبر ترجمۀ الشاعر الانکلیزی فیتزجیرالد لأشعاره واحدۀ من أهمّ الأعمال الشعریّۀ فی الأدب الانکلیزی. وقد قرأتها حین کنت طالباً فی الجامعۀ مثلما قرأت الترجمۀ العربیۀ الممتازۀ التی قام بها الشاعر العراقی أحمد الصافی النجفی لرباعیاته. هناک أسماء عظیمۀ کثیرۀ فی الأدب الکلاسیکی الایرانی وتعتبر أعمالها من کنوز البشریۀ مثل کتاب "منطق الطیر" لفرید الدین العطار ودیوان "بستان الزهور" لمصلح الدین سعدی.
>
> أما ألأدب الایرانی الحدیث فمعلوماتی عنه محدودۀ ربّما بسبب قلّۀ ترجمته إلی اللغات الأخری وخاصّۀ فی العقود الأخیرۀ ولذلک یصعب علیّ الحدیث عنه بشکل یدلّ علی اطلاع عمیق علیه.

گوته شاعر بزرگ آلمانی نیز از حافظ الهام گرفته است. وی یکی از افرادی است که

شیفتهٔ حافظ و فرهنگ ایرانی بود و شور و نشاطی در جهان غرب به‌وجود آورد و موجب شناساندن این شاعر بزرگ به جهانیان شد و بخوبی توانست در دل مردم جای گیرد.

> گوته با الهام از دیوان حافظ شروع به نوشتن آثاری در مدح این شاعر ایرانی کرد و در خود شوری تازه در خلق آثار ادبی دید که بعد از مرگ شلیر رو به افول نهاده بود. علاقه گوته به سرودن اشعاری در مدح حافظ و دیوان او با عشق آتشین وی به ماریانه فرون وبلمر، زلیخای غربی–شرقی شعله‌ورتر شد (حدادی، ۱۳۸۵: ۴۸).

العزاوی در قصیدهٔ «فی مضیف حافظ الشیرازی الحمار الطبیب» از حکمت و عرفان حافظ تأثیر پذیرفته و حافظ را سر لوحه خویش قرار داده است. همان‌طور که مستحضرید شراب در شعر حافظ شراب عرفانی است و کمتر منظور وی شراب واقعی است. در این سروده حافظ آدمی را به خودشناسی تشویق، و به او گوشزد می‌کند تنها راه سعادت و رستگاری این است که به شناختی از خود برسیم:

> جالساً فی مضیفِ حافظ الشیرازی/ربتْ علی ظهری ثم رفع کَأسَه و قال لی:/اشربْ یا عابرَ الوادی/قلتُ/کلا، الطبیبُ نهانی عن ذلک./فَردَ عَلَیِّ مطمئناً:/إشربْ!/فحینما تسکرُ یصیرُ حمارک نفسُهُ طبیباً(العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۲: ۲۹۶). **ترجمه:** در مهمانسرای حافظ شیرازی در حالی که نشسته بودم بر پشت کمرم زد؛ سپس جام شرابش را برداشت و به من گفت: بنوش ای رهگذر دشت و صحرا. گفتم هرگز، طبیب مرا از آن منع کرده است. با اطمینان این‌گونه به من جواب داد: بنوش؛ زیرا هنگامی که از خود بی‌خود می شوی یا مست می‌شوی، الاغ تو خودش پزشک می‌شود.

همچنین فاضل العزاوی در سروده‌ای با عنوان «موعظهٔ الکومبیوتر» دو بیت از حافظ را بازگو، و از حافظ به‌عنوان نمونه اتصال و اتحاد شاعران به یکدیگر یاد می‌کند و حافظ را مورد مدح و ستایش قرار می‌دهد. وی معتقد است تمامی شاعران باید در رسیدن به سعادت و خوشبختی سرزمینشان متحد شوند:

ثم جاء حافظ الشیرازی و قرأ قصائده فی نادی اتحاد الأدباء فی العلویهٔ: (همان، ۱۱۰)

سپس حافظ شیرازی آمد و قصیده‌هایش را در انجمن اتحادیه ادیبان بزرگان خواند:

گفتم که لبت گفت لبم آب حیات    گفتم دهنت گفت زهی حب نبات
گفتم سخن تو گفت حافظ گفتا    شادی همه لطیفه گویان صلوات
(همان، ۱۱۰)

یکی از بدیهی‌ترین نمونه‌های تأثیرپذیری فاضل العزاوی از فرهنگ ایرانی در این قسمت این است که ایشان چند کلامی با حافظ به زبان فارسی سخن می‌گوید به‌گونه‌ای که اصطلاح «خدا را شکر» را بیان می‌کند. در اینجا العزاوی با حافظ به گفتگو می‌پردازد و از اینکه می‌تواند با او سخن بگوید بسیار خرسند است؛ چرا که از اوضاع نابسامان کشور به ستوه آمده است و حاکمان و صاحبان قدرت را بشدت نقد می‌کند. در این اوضاع سخت تنها کاری که قادر به آن است، اتحاد و پیوستگی میان شاعران با همدیگر است. وی در واقع حافظ را نقطهٔ اتصال و اتحاد هنرمندان و شاعران می‌پندارد و به وجودش افتخار می‌کند:

> شکراً لله یا حافظُ، خُدا را شُکر! فنحن لا نزالُ أصدقاءَ رغم کلِ شیءٍ. دعْهم یقتلوا بعضَهم! الجنرالاتُ إلی الکلابِ و القادةُ إلی الجحیمِ! لیکن شعارُنا الآن و فی کلِ الأوقاتِ: یا شعراءَ العالمِ اتَحدوا! لقد أصبحْنا أقویاءَ فی النهایةِ (همان، ۱۱۱). **ترجمه:** «شکر خدا ای حافظ! خدا را شکر./ با وجود همه مشکلات همچنان دوستیم. بگذار تا یکدیگر را بکشند. ژنرال‌ها به سوی سگها و رهبران به‌سوی جهنم. [رهسپارند]؛ اما باید شعار کنونی و بلکه شعار همیشگی ما این باشد: ای شاعران جهان متحد شوید. به یقین در پایان از نیرومندان هستیم.»

همان‌طورکه ملاحظه شد بدون شک دیوان فاضل العزاوی تحت تأثیر فرهنگ و شعر شاعران مشهور فارسی‌زبان همچون مولوی، سعدی، حافظ و خیّام نیشابوری است به‌گونه‌ای که تمایلش به خواندن آثار آنان را در ردیف خواندن آثار امرئ القیس، متنبّی، ابو تمّام، بحتری و معرّی قرار می‌دهد تا آنجا که وی در این باره می‌گوید:

> بقدر ما یهمّنی أن أقرأ امرأ القیس والمتنبّی وأبا تمام والبحتری والمعری و... یهمّنی أن أقرأ أیضاً ... وعمر الخیام وحافظ الشیرازی و ... الخ. والسؤال: کیف یمکن لکاتب ما أن یکتب بدون تراث ما یرکن إلیه؟ إنّ مَن یتّهموننا بالتنکّر للتراث، لا یعرفون کما یبدو أنّ کلّ کلمةٔ فی اللغةٔ، ونحن نکتب باللغةٔ، تتضمن تاریخاً سحریاً طویلاً من التراث. لقد وجدت دائماً الکثیر من المتعةٔ فی قراءةٔ الکتب القدیمةٔ، مثلما اکتشفت السخف الذی یتضمّنه بعضها أیضاً (العزاوی، ۲۰۱۷: ۱۴۶).

### ۲-۲-۲ هزار و یک شب

نویسندگان عرب زبان دربارهٔ اهمیت هزار ویک شب سخنان بسیاری گفته‌اند. در اینجا یک نمونهٔ آورده می‌شود: «کتاب هزارو یک شب از با ارزشمندترین ذخیره‌های ادبی

است که نقش بسزایی در شکوفایی و پیشرفت استعدادهای بسیاری از اندیشمندان شرق و غرب دارد؛ به‌طوری‌که تأثیر آن را نمی‌توان انکار کرد» (کیلانی، ۱۹۲۸: ۵).

نشانه‌ها حاکی است که داستان هزار و یک شب از لحاظ آداب و رسوم و فرهنگ، ایرانی است.

> ریشهٔ ایرانی هزار و یک شب علاوه بر مستندات تاریخی این تأیید را نیز با خود دارد که بسیاری از نظریه‌پردازان در ایرانی‌بودن داستان آغازین (قصه بنیادین) و نیز اصل ایرانی برخی داستانها، اشارات، آداب و نشانه‌های محلی آن تردیدی ندارند (طاوسی و همکاران، ۱۳۸۶: ۶۴).

العزاوی در قصیده «فی مملکهٔ ألف لیلهٔ و لیلهٔ» معتقد است که:

> هزار و یک شب» در واقع اشاره‌ای به ماجرای سیاسیِ سرزمینهایی است که در عراق اتفاق افتاده است. «عراق بعد از انقلاب ۱۴ تموز ۱۹۵۸ به ظاهر در سایهٔ شعارهای انقلابی تشکیل شده بود. حکومت پادشاهی از بین رفت و به جای آن حکومت نظامیان روی کار آمد. نظامیان با شعار دموکراسی ظاهر شدند؛ اما در واقع بیشتر از حکومت قبلی به خونریزی و سلطه‌طلبی و زورگویی ادامه دادند. در رأس این نظامیان عبدالکریم قاسم و عبدالسلام عارف بودند. آنان در اذهان عمومی، خود را قهرمانان واقعی معرفی می‌کردند. در واقع قهرمانان خیالی بودند که با جهل و نادانی برای رسیدن به قدرت این تصور را در میان مردم به‌وجود آوردند» (العزاوی، ۲۰۰۳: ۴۱).

منظور از «مجسّمه‌ها» نظامیان آن سیاستمدارِ مستبدّ عبدالکریم قاسم است که حکومتی تقریباً نظامی به‌وجود آورده بود و نظامیاَن را در میدانها و خیابانهای شهرهای بزرگ برای نظارت و کنترل بر مردم گماشته بود؛ اما بعدها این مستبدّ به زیر کشیده و مجبور می‌شود با چشمانی اشکبار نظامیانش را در آغوش بکشد و از قدرت برکنار شود. این داستان تنها محمل و انگیزه‌ای برای العزاوی بود که انتقادِ سیاسیش را این‌گونه مطرح کند و به این دلیل آن را به هزار و یک شب تعبیر می‌کند که هر دو داستان از نظر جغرافیایی و مکانی در یک مکان اتفاق افتاده است. فاضل العزاوی در واقع خیال را با واقعیت عجین می‌سازد. چنین مواردی بسیار دیده می‌شود که شاعران و نویسندگان برای فرار از سانسور و پیامدهای احتمالی، زمان و مکان دیگری را (خیالی، تاریخی یا

ادبی) به‌عنوانِ بسترِ وقایعِ اثرِشان قرار دهند؛ ولی در واقع منظورِشان «اینجا و اکنونِ» مدّ نظرِ خودِشان است.

> کان ثمةً حاکمٌ یحبُّ تماثیلَه/حتی أنَّه ملأ الشوارعَ و الساحاتِ بها/لتکونَ عینه الساهرةَ علی شعبه/و کان الناسُ إذْ یمرونَ بها ینحنون لهَا/و یرفعونَ قبعاتهم أحتراماً/متمتمین ببضعِ کَلماتٍ مبهمةً./و کالعادة فی کلِ أسبوعٍ تقریباً/کان الَحاکمُ یخرجُ إلی المدینةِ/تتبعُهُ تماثیلَه الکثیرة/لیستقبلَ آخرَ تمثالٍ لَهُ/حیثُ کانا یقفان معاً علی المنصةَ/مستمِعَینَ إلی النشیدِ الوطنی/ثم یسیران عًلی البساطِ الأحمرِ/مَستعرضَین حرسَ الشرفِ/و فی النهایةِ دائماً/ کان یعانقُ تماثیلَ المدینةِ کلَّها/و یُوَدِّعُها بالَدموعِ (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۲: ۷۱). **ترجمه:** آنجا پادشاهی بود که مَجسمه‌هایش را دوست می‌داشت/ تا جایی که خیابانها و میدانهای شهر را با آن پر کرد/ تا چشم بیدارش ناظر بر ملتش باشد/ و مردم هنگامی که از کنار این مجسمه‌ها می‌گذشتند برای آنها خم می‌شدند و به احترام آنها کلاه‌هایشان را برمی‌داشتند./ در حالی که پاره‌ای از کلمات مبهم و نامفهوم را به شکل سریع و جویده به زبان می‌آورند و طبق معمول در تمام هفته تقریبا پادشاه به‌سوی شهر می‌رفت و مجسمه‌ها را یکی پس از دیگری دنبال می‌کرد تا به استقبال آخرین مجسمه‌اش برود در حالی در کنار هم روی سکو ایستاده بودند و به سرود ملی گوش می‌دادند و سپس روی فرش قرمز راه می‌رفتند و محافظان امنیتی همراهیشان کرده بودند و در نهایت همیشه تمام مجسمه‌های شهر را بغل می‌کرد و با اشک با آنها خدا حافظی می‌کرد.»

### ۲-۲-۲-۱ شخصیت شهرزاد قصه‌گو

شهرزاد شخصیت اصلی و بانوی روایتگر داستانهای هزار و یک است. درباره شخصیت شهرزاد اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. «شهرزاد همان شیرین، دلدار و همسر خسروپرویز، شهریار ساسانی است. حدیث عشق خسرو شیرین شناخته همگان است. بنابراین افسانه، خسرو دوم به زنی شیرین نام سخت دل بست و شیرین پس از کشتن ملکه ایران مریم، به جایش نشست» (آذر، ۱۳۸۷: ۱۲۰).

همچنین دربارهٔ این شخصیت داستانی هزار و یک شب گفته شده است: «در این قصه شهرزاد اولین زن دنیاست که منزلت انسانی زن را بیش از فرزند زایی نشان می‌دهد که در آن زن به‌عنوان «سوبژه» (فاعل شناسایی یا شناسنده) خود را نشان

می‌دهد و نقش تاریخی خود را برخلاف فرهنگ تبعیض‌آلود حاکم ایفا می‌کند» (نوین و میرزایی، ۱۳۹۰: ۱۵۸).

العزاوی چکامهٔ «طیور فی معطف اللیل» شهرزاد را نماد امید و نشاط و شجاع و تدبیر می‌پندارد. داستان شهرزاد و شاه دربردارندهٔ حکایت زنان و پادشاه است که پادشاه هر شب یکی از آنها را می‌کُشد که آخرین نفر نوبت به شهرزاد می‌رسد که چاره‌اندیشی وتدبیرگری او سبب رهایی از تصمیم پادشاه می‌گردد:

> عندما یسقطُ ظلُّ القافلهٔ/فوقَ منفی المدن المغتربهٔ./ و تخبُّ[1] الفرسُ البیضاءُ فی جوفِ[2] الصحاری/یمنحَ البحرُ المدمّی ساَحلَه/کلَّ ما غنته من أجلِ السکاری/شهرزادُ الحلوهُٔ المکتئبهُٔ» (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۱۴۲). **ترجمه:** آن هنگام که سایهٔ کاروان بر فراز تبعیدگاه غریب نقش می‌بندد/ واسب سفید در بادیه یورتمه می‌زند/ دریای خونین همهٔ ترانه‌ها و ترنم‌هایی را که شهرزاد زیبا و محزون برای افراد سرمست، خوانده به ساحلش پیشکش می‌دهد.

### ۲-۲-۲-۲ سندباد

سندباد یکی از شخصیت‌های داستان‌های هزار و یک شب به‌شمار می‌آید. سندباد در داستان هزار و یک شب فردی است که با سفرهای دریایی خود با طوفان حوادث و سختی‌ها دست و پنجه نرم می‌کند و شاهد فراز و فرودهای بسیاری در این سفرها بوده است. وی برای رهایی از این مشکلات هر بار تدبیری می‌اندیشید و خویش را از مهلکه نجات می‌داد . «سندباد یا سنباد در فارسی پهلوی به معنای نیروی اندیشه یا بادی است که از جانب سند می‌وزد. سندباد در داستانهای کهن ایرانی و نیز قصه‌های هزار و یک شب حضوری پر رنگ دارد. این اسطوره بعدها به سرزمینهای عربی و از آنجا کشورهای اروپایی راه یافت» (خورشید، ۲۰۰۴: ۱۹۸).

العزاوی در قصیدهٔ «کل صباح تنهض من نومها» از شخصیت اسطوره‌ای سندباد در داستانهای ایرانی هزار و یک شب یاد می‌کند. وی ضمن به‌تصویر کشیدن شرایط نابسامان جامعه و شکوه کردن از این فضا و جو به سربازان غیور در جنگ در پشت سنگرهای شنی در برابر دشمن اشاره می‌کند که با رشادتهای فراوان به دفاع از میهنشان به پا می‌خیزند، شاعر این عزم و اراده را تقدیس می‌کند و برخورد لازم می‌داند که احترام آنان را پاس بدارد. هم‌چنین موشکهای هوایی که از سوی دشمن به طرف

میهنش پرتاب می‌شود، خاطر او را مکدر می‌سازد به‌گونه‌ای که حتی بزرگان مقاومت و پایداری همچون بدرشاکر السیاب از این مصیبت تاب نمی‌آورد و نیز اسطورهٔ سندباد را نماد شجاعت و شهامت می‌داند که این بار سرزمین العزاوی را برای سفر برگزیده است. وی به‌دلیل شرایط نابسامان جامعهٔ العزاوی قدرت مقابله با مشکلات را ندارد و آنجا را ترک می‌کند. بنابراین العزاوی این‌گونه از بیان مقاصد و اهداف خویش به‌صورت آشکار خودداری می‌ورزد و به‌صورت ضمنی و پوشیده از اسطوره‌ها و شخصیت‌ها برای سخن گفتن از شرایط اجتماعی حاکم بر جامعه مدد می‌جوید.

> هذه هی الحربُ إذاً!/ تَسکبُ دمَها فی البصرة، مختبئةً بین أشجارِ النخیل/ خلف أکیاسِ الرملِ فی الخنادق الغارقهٔ فی الماءِ/ فیمًا السفنُ جانحةٌ فی الشَطِّ تُرعِدُ عبره المدافعَ/ فیما الطائراتُ ترَشُّ السَمَ فوقَ التاریخِ/ و تمثالُ بدر شاکر السیاب یرتجفُ وحیداً مذعوراً/ فیما السندبادُ یغادرُ جزیرتَه إلی بحرِ الظلماتِ (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۴۱۷). **ترجمه:** این همان جنگ است!/ خونش(هلاکت و نابودی) را در بصره می‌ریزد در حالی که میان درختان نخل پنهان شده/ پشت کیسه‌های شنی غرق شده در آب در سنگرها / در حالی‌که کشتی‌ها در ساحل پهلو گرفته‌اند و مدافعین را می‌ترسانند/ در حالیکه هواپیماها سم روی تاریخ می‌پاشند/ به‌گونه‌ای بدر شاکرالسیاب تنها و وحشت‌زده شده است/ در آنچه سندباد سفرهایش را از جزیره‌اش به‌سوی دریای تاریکی‌ها ترک می‌کند.

### ۲-۲-۳ الهام‌گیری از عارف شهیر ایرانی منصور حلاج

منصور حلاج از عرفای تراز اول ایرانی است که موفق شد غوغایی در ادب عرفانی به پا کند و مورد توجه همگان قرار بگیرد. «طبق نظر صوفیان، حلاج شهید تمام عیاری است؛ جرمش این بود که اسرار الهی را فاش کرد، او در حالت خلسه، اما در حضور کسانی که این معنا را نمی‌فهمیدند، گفته بود: أنا الحق!» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۴۰)

حلاج نیز در میان نویسندگان و شاعران عرب جایگاه والایی دارد به‌طوری‌که دربارهٔ او گفته شده است:

> حلاج، فارسی الأصلی بود که تا شش سالگی به زبان فارسی سخن می‌گفت؛ اما بعد از آن به‌دلیل مهاجرت این زبان را به دست فراموشی سپرد و بیشتر به زبان عربی می‌نوشت؛ در واقع عربی‌نویس بود. وی راه نوپایی را برای رسیدن به حق گشود که

انگیزهٔ مناسبی را برای ترویج فرهنگ دفاع از جوهر اسلام فراهم کرد (محمد عباس، بی‌تا: ۵۸).

حلاج شاعر و عارف ایرانی نمونهٔ بارز ایثار و مقاومت در برابر آرمانها و عقاید والایش بود که شاعر عراقی او را نماد آزادی و رهایی از تعلقات و قیدوبندهای دینوی می‌داند. بر این اساس العزاوی در چند قصیدهٔ خویش از او یاد می‌کند.

شاعر در سرودهٔ «کل صباح تنهض من نومها» به سرنوشت منصور حلاج اشاره دارد که در نهایت خون ریخته شدهٔ او خوراک حیوانات شده است و به خوانندگان توصیه می‌کند که نباید هرگز چشمانشان را به روی حقیقت ببندند؛ چرا که حلاج با مقاومت و پایداری خویش اثبات کرد که برای رسیدن به مقاصد و سختی‌ها باید از تعلقات مادی گذر کرد. وی با فریاد مشهور «أنا الحق» به درست‌بودن راه خود پافشاری کرد:

> آهٍ، لا تَغلِقْ عینیکَ أبداً/ أنتَ یا طفلَنا المُعَلّقَ علی شجر ةِجوزِ هناک/ فالی یمینِکَ یقفُ الحلّاجُ، متّکِئاً علی نخلتِه، تلعقُ من دمِه الطیور/ و إلَی شمالِک ینهضُ الراعی من غفوتِه، عائداً إلی الحقولِ (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۴۱۴). **ترجمه:** افسوس، هرگز چشمانت را نبند/ تو ای کودکی ما آنجا که بر درخت گردو آویزانی/ هنگامی که حلاج ایستاده و بر روی درخت خرمایش تکیه زده، بخت و اقبال من نیک است/ از خونش پرندگان آویزان می‌شوند/ و سمت چپ تو، چوپان از خوابش برمی‌خیزد، زمانی که از کشتزارها برمی‌گردد.

العزاوی در جایی دیگر در قصیدهٔ «لنخرج إلی الشوارع» به آیندهٔ روشن و درخشان سرزمینش امیدوار است به‌طوری‌که خورشید را نماد امید و نشاط در جامعه می‌داند که پیروزی نهایی را به ارمغان می‌آورد. نیز در ادامه، منصور حلاج عارف ایرانی را نمونهٔ انسان آزادیخواه و شهید راه حق و معرفت معرفی می‌کند که وی برای دفاع از عقاید و آرمانهای خویش کوتاهی نکرد و ساکت ننشست؛ در واقع شاعر او را الگو خود قرار می‌دهد تا برای رسیدن به اهدافش از هیچ تلاشی فرونگذارد.

> أکتبُ إسمی فی أسفار الرمل/ أرصفُ للشمسِ حدائق/ أبکی إذ لا أملکُ طائرةً أصعدُها فی نزهاتی/ لأَغادرَ نفسی نحو الجنۀ./ فی هذا الوطنِ المقفرِ مثل قواربَ مقتولۀ/ أطرقُ أبواباً، أبحثُ عن جثۀِ جیل/ عن شهداءِ حلفاء/ عن وجه صدیقی العائدِ من سجنِ السلمان/ عن صورتِ الحلاج الواقفِ فی مستشفی السل/ یحرسُ أمراضَ الفلاحین/ أبحثُ عن حریۀِ(همان، ۲۴). **ترجمه:** نام خود را در سفرهای شنی به رشته

> تحریر درمی‌آوردم/ برای خورشید باغهایی را سنگ فرش مـی‌کـنم/ بـه سـبب اینکـه بالهایی ندارم که با آن به دوردستها پرواز کنم، گریه می‌کنم. / تـا خـود را بـه سـمت بهشت سوق دهم/ در این وطن (متروکـه) خـالی شـده بسـان قایقهـای کشـته شـده/ درهایی را می‌کوبم، از جسد نسل سخن می‌گویم/ از شهیدان هـم‌پیمـان/ از صـورت برگشـتهٔ دوسـتم از زنـدان سـلمان/ از صـورت حـلاج ایسـتاده در بیمارسـتان سـل/ بیماریهای کشاورزان را پاسداری می‌کند/ از آزادی سخن می‌گویم.

### ۲-۲-۴ نقل نام شهرهای ایران

العزاوی در قصیده «**کاتدرائیة العصافیر**» علاوه بر اینکه به نبود بیان و سلب حقوق بشر در سازمان ملل نیویورک گوشه چشمی می‌زند به توریست‌های ارمنی که به شهر شـیراز سفر کرده، و مجذوب زیباییها آن شده‌اند، اشاره می‌کنـد؛ چـرا کـه آنـان شـیراز را مهـد تمدن و فرهنگ می‌دانند. شاید دلیل آن هم به این برگردد که آرامگاه بزرگترین شـاعران ایرانی، سعدی و حافظ در آن شهر است.

> فِی سُوقِ الوَرَاقِین وَقَفتُ، رَأیتُ نیویورکَ مخبأةً فِی قُنَینـهٔ/ وَالموجـةُ تَکتُـبُ یَومیّاتِهَـا مقتنصةً نَسِیمَ البَحرِ/مُوسکُوفیُون مِن أواسطِ آسیا یَعبُرُونَ **شِیرازَ** إلَـی وَطَنِـی(العـزاوی، ۲۰۰۶، ج۱: ۲۷). **ترجمه:** در بازار کاغذ فروشان ایستادم. نیویورک را در بطری پنهـان شده دیدم./ موج در حالی که نسیم دریایی را در آغوش کشیده اسـت، خـاطراتش را می‌نگارد (می‌نویسد) / نقاشـهای ارمنـی از میانـه آسـیا از شـیراز تـا سـرزمینم عبـور می‌کردند (می‌کنند).

شاعر در قصیده «کل صباح تنهض من نومها» بیان می‌کند جنگ از گذشـته تـا حـال وجود داشته است و ادامه دارد و به‌منظور اشاره بـه جنـگ‌هـای کُهَـن، یکـی بـارزترین جنگهای گذشته (قادسیه) را یاد می‌کنـد. وی بـه اوضـاع و شـرایط نابسـامان کشـورش اشاره می‌کند؛ هم‌چنین به دوران جنگ در ایران عزیزمان در اقصـی نقـاط کشـور ماننـد اصفهان، قم و تهران می‌پردازد که آن زمان مورد هجوم دشـمنان و بیگانـان قـرار گرفتـه بوده؛ آن زمان که بمباران هوایی سراسر سرزمینمان را فرا گرفتـه بـود. در واقـع ارتبـاط عمیقی میان این شهرها با سرزمین خود به وجود می‌آورد و نوعی احساس همدردی در این شهرها با وطن خود می‌یابد؛ در عین حال به آیندهٔ روشن و پیروزی نزدیک امیـدوار است:

> هَذِهِ هِیَ الحَربُ إذا:/کُلُّ شَیءٍ عَلَی مَا یُرامُ/الصواریخُ تَقصِفُ المدُنَ وَالطائراتُ تودِّعُ الغیوم/لا شیءَ سوی جُثّةٌ تکبرُ/تمتدُّ ما بین کرکوک و **أصفهان**/ما بینَ بغداد و **قُم**/ما بینَ أربیل و **طهران**/ما بینً الزمنِ و الزمن/ما بین الدمِ و الدم/کُلُّ شیءٍ علی ما یُرام(همان: ۴۲۱). **ترجمه:** این همان جنگ است. آن هنگام که همه چیز بر وفق مراد است. موشکها شهرها را بمباران می کنند و هواپیماها با ابرها وداع گویند. چیزی جز لاشه‌ای که در حال بزرگ‌شدن است نیست که در میان اصفهان و کرکوک ادامه می‌یابد. در میان بغداد و قم/ میان اربیل و تهران/ و میان زمان و زمان/ میان خون و خون/ همه چیز رو به راه است.

### ۲-۲-۵ واژگان معرب در اشعار العزاوی

کلماتی از زبان فارسی به دایرهٔ واژگان زبان عربی راه یافته و در قالب و شکل معرب در آمده است.

> واژگان بسیاری از جمله فارسی و ترکی وارد زبان عربی شده که سهم در آمیختگی زبان فارسی بیشتر است و به قبیله‌های همسایه محدود نیست؛ بلکه به قبایل دوردست هم گسترش یافته و این نشاندهندهٔ تأثیر انکارناپذیر زبان فارسی بر زبانهای دیگر است (أدّی شیر، ۱۹۸۸: ۱۴۱).

آذرنوش در زمینهٔ وامگیری از واژگان فارسی این‌گونه می‌نویسد:

> ایرانیان اگرچه از زبانهای سامی گوناگون، کلمات بسیاری وام گرفتند اما به زبان اعراب بادیه‌نشین چندان نیاز نداشتند و از آنجا می‌توان باور کرد که کلمات عربی به زبان پهلوی راهی نیافته بود؛ در عوض واژه‌های فارسی به سبب اختلاف سطح فرهنگی نفوذ گسترده‌ای در جهان عرب یافته بود (۱۳۷۵: ۱۶۰).

کلمات معرب در اشعار العزاوی به‌وفور دیده می‌شود؛ به همین دلیل ذکر همگی آن در این مقاله مقدور نیست. بنابراین به بیان چند مورد اکتفا می‌شود:

#### ۲-۲-۵-۱ بستان

«بُستان گلزار و گلستان را گویند و مخفف بوستان هم هست بالضم، معرب بوستان از منتخب و در سراج اللغات نوشته که لفظ فارسی است مرکب از کلمهٔ بُست بالضم که به معنی گلزار و جایی که میوهٔ خوشبو در آن باشد و الف و نون زائد مثل شاد و شادان» (دهخدا، ۱۳۴۵: ۱۹). هم‌چنین دربارهٔ اصل این واژه آمده است: «اصل واژهٔ بستان،

فارسی محض است که بوی خوش یا شمیم دل‌انگیز را گویند؛ هم‌چنین به معنای محل پرورش و رشد درختان و گلها و گیاهان استفاده می‌شود» (أدّی شیر، ۱۹۸۸: ۲۲).

العزاوی در قصیده «العین» ضمن استفاده از واژ معرب بستان از واژهٔ العین در معناهای مختلف از جمله حقیقی و مجازی استفاده کرده است. شاعر مرگ را به موجود زنده‌ای قیاس می‌کند که چشم دارد و با چشمان جاسوس‌وارش ما را تحت‌نظر می‌گیرد تا در اجل مسمی قبض روح کند. واژهٔ «عین» آن هنگام که در مورد مرگ به‌کار می‌رود به معنای چشم (عضوی از بدن) است، هنگامی که لفظ رصدکردن ذکر می‌کند، منظور وی جاسوس است. در واقع در اینجا مجاز به علاقهٔ جزئیه آمده است؛ چون چشم جزء اصلی و کاربردی بدن جاسوس به‌شمار می‌آید و او با چشم، افراد را تعقیب و دنبال می‌کند. بر این اساس به قرینهٔ ترصد پی می‌بریم که در اینجا عین به معنای جاسوس است:

> عینُ الموتِ الحیوانِ تُضیءُ و تبرقُ مثل نهار/یجلسُ فوقَ صخور نائیهٔ/مثل لصوصٍ ینتظرون لصوصاً فیَ لیل./عینٌ سوداءُ علی کَفٍّ/تترصَّدُنا/عینٌ فی ًفکّی ذًئب/یعدو فی بستانِ ورود/ندخلُه یوماً مُغتربین (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۳۳۵). **ترجمه:** چشمِ مرگ موجود زنده بسان روز می‌درخشد/ در حالی که بالای صخره‌های دور می‌نشیند/ همچون دزدهایی منتظر در شب منتظر دزدهای دیگری هستند/ چشم سیاهی که جاسوسوارانه از ما مراقبت می‌کند/ چشمی که در میانهٔ آرواره‌های گرگ قرار دارد/ در باغ گلها، می‌دَود/ روزی در حالی که غریب هستیم، وارد آن می‌شویم.

### ۲-۲-۵-۲ دیباج

> دیباج معرب دیبا و به جامه‌ای ازجنس حریر که آن را می‌پوشند ، گفته می‌شود. هم‌چنین نقل شده که دیبا در فارسی مرکب از دیو یعنی جن و از باف یعنی بافت و دوخت است و نیز عرب دربارهٔ آن گفته: دبَجَ یعنی نقش بست و زینت یافت و دیباجه متفاوت از، و در حقیقت سریانی است» (أدّی شیر، ۱۹۸۸: ۶۰).

فاضل العزاوی در سرودهٔ «الموت من فرط الخلود» شهیدان راه وطن را آن هنگام که در میدان نبرد جان خویش را تقدیم وطن می‌کنند، می‌ستاید. وی معتقد است آنها با مرگشان جاودانگی و والایی در دلِ مردم به‌جا گذاشتند و همواره در بین مردمانش زنده هستند. در حقیقت شاعر در این قسمت از این آیهٔ قرآن کریم اقتباس نموده است: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ (آل عمران/ ۱۶۹) ترجمه:

«هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.» تا جایی که باید کفن آنها از پارچه ابریشمی باشد؛ چرا که آنان بسیار پاک و مقدس، و سزاوار نیکوترین رفتار هستند؛ هم‌چنین معتقد است که شاعران باید همواره نام و یاد شهدا را در اشعارشان زنده نگهدارند.

من سوءِ حظِّ الخالدینَ/أنهم یموتونَ أیضاً/لِذلکَ شیَّدْتُ لِنفسی فی قریتی الواقعهٔ علی البحرِ/أجملَ قبرٍ أتمددُ فیه مطمئناً علی راحتی/فی ذاکرهٔ الأجیالِ القادمهٔ/فَرشتهُ بطنافسَ من **دیباجٍ** صینیٍّ/و حَولْتُه إلی مُتحفٍ ملأتُه بآثاری الکَاملهٔ/یحرسَه تمثَالٌ من رُخامٍ یشبهنی/أوقفتُه فی البابِ (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۲: ۴۴۷). **ترجمه:** به‌خاطر بداقبالی زندگان/ همانا آنان نیز می‌میرند/ بدین‌خاطر برای خودم در روستای واقع در کنار دریا زیباترین قبر را ساختم/ که در آن با اطمینان استراحت کنم/ در یاد بود نسلهای آینده/ آن را با فرش‌هایی از جنس ابریشم چینی مفروش کردم/ و آن را به موزه تبدیل کردم و از آثار کامل خودم پُرش کردم/ مجسمه‌ای از جنس مرمر که شبیه خودم است در رأس آن قرار دارد، از آن پاسداری می‌کند/ آن را بر در آن نصب کردم.

### ۲-۲-۵-۳ القرنفل

شاعر در سروده‌ای با نام «قضیهٔ هاملت» از واژه القرنفل که ریشه فارسی دارد استفاده می‌کند. «اصل واژه سانسکریت است که از طریق فارسی به عربی راه یافته است» (ثعالبی، ۱۹۹۹: ۲۸۲).

در این قصیده شاعر با اشاره به داستان هملت، که پدرش را از دست داد، خود را بسان هملت می‌پندارد آن هنگام از وطن خویش دور شد و در غربت به‌سر می‌برد و در تبعیدگاه درمانده شد و برای سرزمینش زانوی غم در بغل گرفت و همواره دریایی از اشک در چشمانش برای کشور خویش روانه می‌کند:

إرفعْ یداً للموتِ و اشرعْ رمحَک المنسیَّ/نحوَ البابِ/و اطعنْ بلا رحمهٔ/لیشربَ الغبارُمِن عُیونِک العتمهَٔ/و یُزدهرَ **القرنفلُ** المنفیٌّ فی الصحراء/لتلبسَ الجریمهُ السوداء/قمیصَها المغسولَ بالدموع/قمیصَها الأبیض (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۱۰۲). **ترجمه:** دستی را برای مرگ بالا ببر و نیزهٔ فراموش شده‌ات را بکِش(از نیام درآور)/ به سمت در/ و بدون عطوفت و مهربانی نیزه را پرتاپ کن/ تا غبار از چشمان

تاریکت بنوشد/ و گل میخک تبعید شده در صحرا شکوفه دهد/ تا لغزشهای ملات‌بار پیراهن شسته شده و لباس سفیدش را با اشکها بپوشد.

### ۲-۲-۵-۴ الزنابق

«زنبق معرب ژیوه یا جیوه است که اصل آن پهلوی بوده است» (رشیدی، ۱۳۳۷: ۵۶). شاعر در قصیده «نزهۀ المحارب» واژه فارسی الزنابق را به‌کار برده است. وی در این سروده، عرب‌بودن خویش را مایۀ سرافرازی و مباهات خویش می‌پندارد و از اینکه مورد کم‌لطفی و بی‌مهری در جامعه قرارگرفته و غریب و دو افتاده شده، بسیار دلتنگ و اندوهگین است:

لِتُقبِّلْ جَبیتی **الزنابقُ** وَلِتقربْ مِن هِتَافِی الغیومُ/فَأنَا العَرَبیُّ الَّذی قَتَلُوهُ هُنالِکَ بَینَ الصُّخورِ (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۱۵۰). **ترجمه:** گل سوسن باید پیشانی‌ام را ببوسد و ابرها به فریادم نزدیک شوند؛ زیرا من عربی هستم که او را آنجا بین صخره‌ها کشته‌اند.

### ۲-۲-۵-۵ الأرجوان

«ارجوان معرب ارغوان به درختی گفته شده است که ایرانیان از دم‌کردۀ آن برای نوشیدن استفاده می‌کردند و نیز به رنگ سرخ هم اطلاق می‌شود؛ هم‌چنین در صورت سوزاندن شاخۀ آن برای رشد موها مفید است» (أدّی شیر، ۱۹۸۸: ۸).

العزاوی در سرودۀ «کل صباح تنهض الحرب من نومها» به دوران اسارت و زندانی‌شدن خود در اردوگاه اشاره می‌کند که در آن هیچ راه گریزی نمی‌یابد و تمام راه‌ها بر او بسته شده است. وی مأموران سنگدل و خشن زندان را به گرگ‌هایی مانند می‌کند که برای تصاحب‌کردن او در کمین نشسته‌اند؛ هم‌چنین خونهایی را که در این راه ریخته می‌شود، بسان گلهای ارغوان در زیبایی می‌پندارد و این‌چنین شاعر این واژۀ معرب ارجوان را به‌کار برده است:

کلَّ صباحٍ تنهضُ الحربُ من نومِها/ مُعتقلٌ یفرُ من سجنِ السلمانِ لیلاً/ تنهشُه الذئابُ فی طریقِهِ إلی التاریخِ/ مصّاصُ دماءٍ یجلسُ فی قصرِ النهایۀ/ و یُحَدّقُ مبتسماً فی وجهی/ إنقلابٌ أسودُ ینفُثُ دماً فوقَ **الأرجوان** (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۴۱۲). **ترجمه:** جنگ هر صبح از خواب به پا می‌خیزد / او شبی از اردوگاه در زندان سلمان فرار می‌کند/ گرگها در مسیرش او را به سمت تاریخ گاز می‌گیرند/ در آخرین کاخ به بالا

کشیدن خونها می‌پردازند/ به چشمانم خیره می‌شوند و می‌خندند/ نهضتی غم‌انگیز بالای خون ارغوان‌گونهٔ من طلوع می‌کند.

### ۲-۲-۵-۶ عسکر

«العسکر معرب کلمهٔ لشکر در فارسی و همچنین در آرامی و یونیانی هم اینگونه بوده است» (أدّی شیر، ۱۹۸۸: ۱۱۴).

شاعر عراقی در این سروده میان پرندگان و سربازان میهن تشبیه برقرار کرده است و تفاوت اساسی سربازان را با این کبوتران در این می‌داند که آنان هدفی والاتر از این کبوتران دارند و در رسیدن به آرمانها و خواسته‌هایشان ایستادگی و ابرام می‌ورزند:

من قارة/تتحرک باتجاه الحب/یخرج شعبٌ **عسکریٌّ** بوردة/و یعبرُ أغباشا منحدرةً من تلٍ/إذْ یمکن للسابلة أن یروا أَسرابَ عصافیرَ/تَحلقُ فوقَ ساقیةً (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۵۰). **ترجمه:** از قاره‌ای/ به سمت عشق حرکت می‌کند/ ملتی نظامی با گلی خارج می‌شوند/ و از تاریکی‌های سرازیری تپه‌ای عبور می‌کند/ آن هنگام که رهگذران می‌توانند دسته‌های گنجشکان را ببینند/ که بر فراز نهر آب پرواز می‌کنند.

### ۲-۲-۵-۷ النرجس

«عربی شده «نرگس» است و در پهلوی «نرگیس» بوده است (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۳۹۵). در باب واژهٔ نرجس گفته شده: «بر وزن فعلل در شعر قدیم بوده است. در واقع اصل آن فارسی (نَرکِس، به فتح نون و کسر کاف) بوده و به معنای گل مشهور خوش‌بوی است؛ هم‌چنین در اسطوره‌های یونانی نام جوانی بوده است» (الجوالیقی،۱۹۹۰: ۶۰۶).

العزاوی در قصیده‌ای با نام «قتیل منذ العام ۱۹۱۴» از واژه نرجس استفاده کرده که عربی شده واژهٔ فارسی نرگس است. در این سروده به توصیف زمان جنگ جهانی اول در عراق می‌پردازد؛ آن زمان که انگلستان کشور عراق را به اشغال خود درآورد و باعث ویرانی و نابودی کشور شد. وی رزمندهٔ میدان نبرد را توصیف می‌کند که زخمی شده و خواستار کمک از دوستان خویش است؛ اما دریغا! دوستانی برایش باقی نمانده و خونش بر روی زمین ریخته شده تا جایی که از خون این شهید وطن و همراهانش، لاله و نرگس دمیده شده است.

کان الفارسُ یمضی فی نارِ الحرب. و فی السهلِ ثلاثةُ فُرسان یضطجعونَ علی العُشْبِ،
و فوق الصخرةِ مدفعُ رشاشٍ متروکٍ و أمام الشمسِ تُحَلّقُ خمسُ حماماتٍ مُبتهجات.

> قال الفارس «إنی أنْزفُ». لم یَسْمَعْهُ رِفاقُه. کان یَشُدُّ أصابِعَه فوق الجُرْحِ قریباً من قلبه و الدمُ یدلقُ فوق الأرضِ فتزهرُ **بالنَرجس** (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۲۹۳). **ترجمه:** آن سوارکار [قهرمان جنگجو] در آتش جنگ پیش می‌رفت/ و در دشت سه سوارکار روی علفها دراز کشیده بودند/ و بر فراز صخره تیرباری رها شده بود و در برابر خورشید پنج کبوتر سرمست اوج می‌گرفتند./ آن سوارکار گفت: از بدنم خون می‌ریزد؛ همراهانش، نشنیدند/ انگشتانش را روی زخمِ نزدیک قلبش فشار می‌داد/ و خون بر زمین می‌ریخت و گل نرگس شکوفه می‌کرد.

### ۲-۲-۵-۸ فندق

فندق: «این واژه در پهلوی پوندیک بوده و در بندهشن آمده است» (بهار، ۱۲۴۵: ۱۴۲). و در لغت‌نامه دهخدا در تعریف فندق گفته شده است: «کاروانسرا. جمع فنادق، مهمانخانه، هتل» (دهخدا، ۱۳۴۱: ۳۲۶).

العزاوی با الهامگیری از داستانهای آگاتا کریستی[3] به بیان اوضاع فعلی خود می‌پردازد؛ زیرا داستانهای این نویسنده بیشتر اجتماعی بوده است. یکی از الهامگیریهای شاعر هنگام مراسمی است که در آن همه با هم خوب بودند و در صلح و صفا به‌سر می‌بردند که این را در بیشتر داستانهای کریستی می‌یابیم. کریستی علاوه بر نوشتن داستانهای عاشقانه به نویسندگی داستانهای جنایی معروف است. شاعر در ادامهٔ قصیده به آنها استناد، و بیان می‌کند که در آن افراد شجاع و وارسته طعمهٔ ظلم و ستم قرار می‌گیرند و افراد دزد در مستی به‌سر می‌برند و این حاکی از اوضاع ناسالم حاکم بر جامعه است. شاعر ضمن ذکر این داستان از واژهٔ معرب شده «فندق» استفاده کرده است:

> فی فندق زیا ینسی المستشرقُ/زوجتَه، یشربُ فی البارِ نبیذَ التفاحِ/معتمراً قبعةً من قشٍ حائلٍ/یَضْطهدُ الصیفُ أجاثا کریستی تکتبُ عن بابلَ./قصتَها البولیسیةُ/فی الفصلِ الثالثِ من کومیدیا الأخطاءِ/یتعذبُ کلُّ الأبطالِ، یموتُ اللصُ/یتعلمُ شحاذو بغدادَ الرقصِ/فی ملهی الأوبرج[4] (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۶۳). **ترجمه:** در هتل زیا [ نام هتل] آن مستشرق [خاورشناس] همسرش را از یاد می‌برد / و در مشروب فروشی [یا در قسمت مخصوص شرب خمر] شراب سیب سر می‌نوشد/ در حالی که کلاهی حصیری [از پوست خرما] به‌سر دارد./ تابستان آگاتا کریستی را در مضیقه قرار می‌دهد/ و او دربارهٔ بابل دست به نگارش می‌زند/ داستان پلیسی‌اش/ در پرده سوم از نمایشنامهٔ

> کمدی اشتباهات [کومیدیا الاخطا اثر شکسپیر]، همهٔ قهرمانان به رنج می‌افتند، آن دزد می‌میرد. متکدیان بغداد در میکدهٔ اوبرژ [ملهی= میکده یا مرکز لهو و لعب و عیش و نوش] رقص را فرا می‌گیرند.

### ۳. نتیجه

۱. اشعار فاضل العزاوی، شاعر معاصر عراقی مالامال از فرهنگ ایرانی است که از بارزترین نشانه‌های آن برشمردن نام شاعران ایرانی نظیر خیام، سعدی، حافظ و مولوی است. العزاوی نیز با کنجکاوی تمام اشعار آنان را مطالعه کرده و از آنان تأثیر پذیرفته است به‌گونه‌ای گاهی چندین بیت از اشعار آنها را به زبان فارسی در دیوان خود نقل می‌کند.

۲. طبق مکاتباتی که با شاعر انجام شد از علت تأثیرپذیری از فرهنگ ایرانی از ایشان پرسیده شد، ایشان، فرمودند همان‌طور که گوته در نوشتهٔ خود با عنوان «دیوان شرقی» در باب حافظ سروده و از او الهام گرفته،. وی نیز از حافظ شیرازی تأثیر پذیرفته است و هم‌چنین با خیام نیشابوری از طریق ترجمه انگلیسی فیتز جرالد و نیز ترجمه عربی احمد الصافی النجفی آشنا و از مطالعه آنها شگفت‌زده شده است. منطق‌الطیر عطّار را مطالعه کرده و به دیوان عربی «بستان الزهور» سعدی شیرازی هم نظری داشته است؛ اما در رابطه با شاعران عصر جدید هیچ‌گونه معلوماتی ندارد که دلیل آن را این‌گونه تشریح کرد که اشعارشان تاکنون ترجمه نشده است.

۳. العزاوی علاوه بر آوردن نام برجسته‌ترین شعرای فارسی زبان و حتی ذکر گزیده‌ای از اشعار آنها بازتاب مضمونهای فرهنگ ایرانی را در اشعارش به این شرح ذکر کرده و از آنها تأثیر پذیرفته است:۲- داستان هزار و یک شب: به مهمترین اسطوره‌های ایرانی آن شهرزاد و سندباد اشاره می‌کند ۲- الهامگیری از عارف ایرانی منصور حلاج ۳-ذکر نام شهرهای ایران ۴- استفاده از کلمات معرب فارسی در اشعار

۴. العزاوی به دلیل اوضاع و شرایط نامساعد و خفقان سیاسی جامعه از بی‌پرده سخن گفتن عاجز است. بنابراین برای بیان رخدادها و حوادث اجتماع از نمادها، اسطوره‌ها و شخصیت‌ها به‌صورت پوشیده و رمزگونه یاری می‌طلبد تا این‌گونه هم هدف خود را به مخاطب القا کند و هم خود را از پیامدها و محرومیتهای احتمالی مصون بدارد.

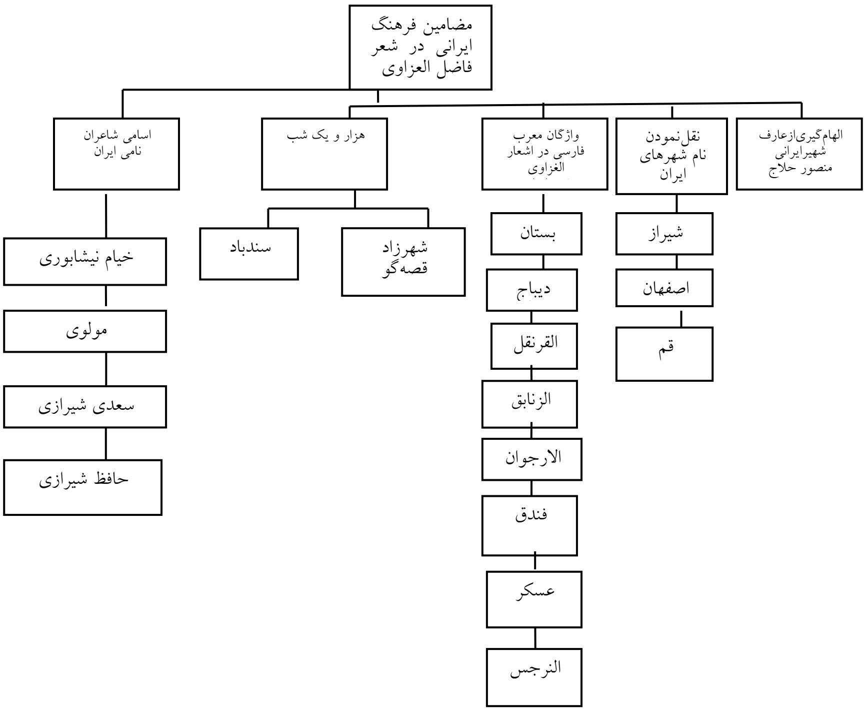
مضامین فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی
الهام‌گیری‌ازعارف شهیرایرانی منصور حلاج
نقل‌نمودن نام شهرهای ایران
شیراز
اصفهان
قم
واژگان معرب فارسی در اشعار الغزاوی
بستان
دیباج
القرنقل
الزنابق
الارجوان
فندق
عسکر
النرجس
هزار و یک شب
شهرزاد قصه‌گو
سندباد
اسامی شاعران نامی ایران
خیام نیشابوری
مولوی
سعدی شیرازی
حافظ شیرازی

## پی‌نوشتها

۱.تخبب و اختَبَ: یورغه رفتن (چهار پا)، یورتمه رفتن.

۲. فی جوف: در درون، در داخل، در شکم، در میان.

۳. «آگاتا کریستی (Agatha Mary Clarissa Miller):

«آگاتامری کلاریسا میلر، در سال ۱۸۹۰ متولد شد. پدرش آمریکایی و مادرش انگلیسی بود. دوران طفولیت دون شایر گذشت. این منطقه بعدها مرکز وقوع حوادث و رویدادهای مختلفی شد که در بسیاری از داستانهای او به دفعات آمده است. وی به بزرگ‌ترین رمان‌نویس پلیسی مشهور شد البته وی قبل از نگارش و خلق نخستین اثرش مرتباً با خواهرش بگو مگو داشت و به خواهرش می‌گفت: داستان پلیسی آن گونه که به نظر می‌رسد، مشکل نیست! همچنین دو شخصیت برجستهٔ ادبیات پلیسی، کارگاه هرکول پوآرو و دوشیزه جین مارپل بوجود آورد.« (کریستی، ۱۳۷۳: ۵)

۴.أوبرژ(Auberge): اوبرژ در اواسط قرن نوزدهم در جاده اصلی منتهی به شهر پونتوآز جهت استفاده به عنوان خانه ساخته شد. قسمتهای مختلف ساختمانهای اولیه شامل دیوار کامل قرن هیجدهمی با اوبرژ ترکیب شدند. اوبرژ بطرز ایده‌آلی در جلو ورودی شهر قرار گرفته است. دختر آقای لور مال اصلی از قرار گرفتن در مرکز استفاده کرد تا خرده فروشی شراب راه بیندازد.

## منابع

### - کتابها

***قرآن کریم**

- آذر، اسماعیل؛ **ادبیات ایران در ادبیات جهان**؛ تهران: سخن، ۱۳۸۷.
- أدّی شیر، السید؛ **الألفاظ الفارسیة المعربة، الطبعة** الثانیة؛ القاهرة: دار العرب للبستان. ۱۹۸۸.
- بهار، مهرداد؛ **واژه بندهشن**؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۵.
- ثعالبی نیشابوری، ابومنصور؛ **فقة اللغة**؛ بتحقیق عمر الطباع، بیروت: شرکة دارالأرقم، ۱۹۹۹.
- الجوالیقی، أبی‌منصور؛ **المعرب من الکلام الأعجمی علی حروف المعجم**؛ دمشق: دارالقلم، ۱۹۹۰.
- خورشید، فاروق؛ **أدیب الأسطورة عند العرب**؛ قاهرة: مکتبة الثقافة الدینیة، ۲۰۰۴.
- دهخدا، علی‌اکبر؛ **لغت‌نامه**؛ زیر نظر دکتر معین، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران. ۱۳۴۱.
- رشیدی، عبدالرشید بن عبدالغفور؛ **معربات رشیدی**؛ تهران: کتابخانه بارانی، ۱۳۳۷.
- زرین‌کوب، عبدالحسین؛ **تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن**؛ ترجمه: مجدالدین کیوانی، تهران: کتابخانهٔ ملی ایران، ۱۳۷۳.
- سعدی شیرازی، مصلح الدین؛ **کلیات**؛ تصحیح محمد علی فروغی، تهران: انتشارات ققنوس، (۱۳۷۱).
- شیروانی، علی؛ **گلستان سعدی (مقدمه، تصحیح و شرح لغات)**؛ تهران: نشر طلا، (۱۳۷۵).
- العزاوی، فاضل؛ **فراشة فی طریقها إلی النار**؛ سوریه-دمشق: دارالمدی للثقافة و النشر، (۱۹۹۸).
- ــــــ؛ **الروح الحیة جیل الستینات فی العراق**؛ سوریه: دارالمدی للثقافة و النشر، (۲۰۰۳).
- ــــــ؛ **الأعمال الشعریة الکاملة، الجزء الأول و الجزء الثانی کولونیا(آلمانیا)**؛ بغداد: محفوظة لمنشورات الجمل، (۲۰۰۶).
- ــــــ؛ **الرائی فی العتمة**؛ بغداد: منشورات الجمل، (۲۰۱۷).
- فره‌وشی، بهرام؛ **فرهنگ پهلوی**؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، (۱۳۴۶).
- کریستی، آگاتا؛ **ارثیه سوم**؛ مترجم: بهرام افراسیابی، تهران: انتشارات مهتاب، (۱۳۷۳).
- کیلانی، کامل؛ **قصص من ألف لیلة**؛ السندباد البحری، الطبعة السادسة و العشرون، القاهرة: دارالمعارف، (۱۹۲۸).

- محمدعباس، قاسم؛ **الحلاج الأعمال الکاملة**؛ التفسیر- الطواسین- بستان المعرفة نصوص الولایة المرویات الدیوان، القاهرة: مکتبة الأسکندریة، (بی تا).

- **مقاله‌ها**

- آذرتاش، آذرنوش؛ رساله التبصر بالتجاره جاحظ و واژه‌های فارسی آن، **مقالات و بررسیها**؛ ش ۵۹ – ۶۰ (۱۳۷۵) ص ۱۵۹- ۱۷۸.

- ژاک دوشن، گیمن ؛ تأملاتی درباره زرتشت، **ایران‌نامه**؛ ش ۳۳ (۱۳۶۹)، ص ۳-۲۲.

-حدادی، محمدحسین؛ تأثیر حافظ و عشق عرفانی در خلق دیوان غربی- شرقی گوته، **پژوهش زبان‌های خارجی**؛ ش۳۴ (۱۳۸۵)، ص ۴۷-۶۰.

- حسان، عبدالحکیم؛ الأدب المقارن بین المفهومین الفرنسی و الأمریکی، **فصول قاهرة**؛ المجلد الثالث (۱۹۸۳م)، ص ۱۱-۱۷.

- طاوسی، محمود و نغمه ثمینی و فرهاد مهندس‌پور؛ در جستجوی شهرزاد هزار و یک شب، **پژوهشهای ادبی**؛ ش ۱۵ (۱۳۸۶)، ص ۶۳-۸۰.

- نوین، حسن؛ میرزایی، فرامز؛ بن‌مایه‌های افسانه شهرزاد ایرانی در نمایشنامه شهرزاد توفیق الحکیم، **ادبیات و زبانها: زبان و ادبیات عربی**، ش ۴ (۱۳۹۰)، ص ۱۵۳- ۱۶۸.

- منبع مجازی

http://www.parsquran.com /data/show.php?sura=3-